

## راه ترفی

اجازه بدهید مطلب را درز بگیرم. آقای ارجامند کارت را گرفت و از خدمت آقای دوام مرخص شد. وقتی دم در باغ رسید دوام گفت: تا وزیر را پیدا نکردی و کارت را ندهی و جواب نگیری دست خالی بر نگردی؟ آقای ارجامند دمت و آقا بدون سر خار با خانم دخت پوران تنها ماند.

حالا خیال میکسید آقای دوام برای رسیدن بوصل خستام ارجامند التماس کرد. معرو دادن و مست کردن خانم متوسل شد به اینطور نیست. آقای دوام پسرکاشی از راه شوخی و شوخی مطلب را حالی کردن زمین را صاف کرده بود از این گرسنه دخت پوران هم دفعه اولش نبود و خود آقای ارجامند «وقتی که دخت پوران میان آقای برادر بود» جاده را کوبیده بود. و حالا دیگر برای شخصی مثل دوا «صاحب آن عمارت و آن باغ و آن دم و دستگاه» این کار زحمت نداشت.

راستی هم شخصیت و ثروت مردم و دستکاه در فریب دادن و بدام آوردن دختران و زنان بسیار مؤثر است. خاصه اگر طرف کهنه کار و در سش را بلد باشد. آقای دوام هم که استاد بود و طرز اشاره روی و هدف گیری را به خوبی میدانست و میدانست چه کند.

آقای ارجامند رفت و خانم و آقا تنها ماندند و در خیابانهای باغ زیر درختها قدم میزدند. در اولین قدم دست آقای دوام بکمربخام رسید و شروع کردند بر راه رفتن. البته اینجا خانم نمیتوانست نماز کند یا اعتراض نماید، زیرا دست بدست دادن یا دست بکمربگرفتن برای زن و مردی که سابقه آشنائی دارند آمدهها مهم نیست. اصلا اگر دخت پوران دختر نجیبی هم بود با سوابق آشنائی نمیتوانست اعتراضی کند. اینجا است که دختران و زنان باید سرمشق بگیرند و بدانند که اگر تسلیم «رودرواسی اول» بشوند بدشان آن و رآب خواهد داد.

دست آقای دوام بکمربدخت پوران بود و قدم میزدند. چند قدم که راه رفتند روی یکی از نیکت ها نشستند. آقای دوام دستش را از کمرب خانم برداشته بگردن خانم انداخت.

وقتی دست بگردن خانم داشت. پسر کشید و بوسیدن خانم در یک لحظه انجام میشود یعنی تا خانم بعد از آن منعت شود بوسه تمام است و کار گذشته. اینجا هم همینطور شد آقای دوام بآدمسی که در گردن خانم داشت خانم را بطرف خود کشید و خودش هم جلورفته بوسه آبداری از کج لب

## زبان توفیق

خانم برداشت . شاید اگر بیک بوسه قناعت کرده بود و مجال فکر کردن بخانم میداد خانم مانع بوسه دوم میشد و یا لااقل قدری ناز میکرد ولی آقای دوام کهنه کار فرصت را از دست نداد . یعنی لیش را از کنج لب خانم برداشت کف دست دیگرش را هم از پشت سر پشت سر خانم گذاشت و همینطور برای مدتی که ازده دقیقه تجاوز میکرد او را در آغوش گرفت و بوسید . بعد از بوسه ها باز فرصت را از دست نداد و دست بسینه برد .

لابد خیال میکنید همانجا روی تخت چوبی افتادند . ولی خیر . این کار ، کار آدم ناشی است . دوام میداست شکار فرار کردنی نیست . ولذا بدون اینکه بروی خودش بیامرد . مثل اینکه اصلا چنین اتفاقی روی نداده از جا برخاست و بفاصله نیم قدم بنا کرد با خانم بقدم زدن . قدم زدند و زدند تا بهمارت رسیده داخل طالار شدند و خلاصه اینکه به اطاق مخصوص رسیدند .

در اطاق مخصوص کارهای مخصوص انجام میگردد کسی که از چندین میلیون کیلومتر راه میآید و میآید تا با اطاق مخصوص میرسد ، کار از کارش میگردد . «اینکه فاصله خارج را با اطاق مخصوص بیچندین میلیون کیلومتر رساندم از نظر خانمهایی است که شوهر دارند . یعنی خانمهایی که شوهر داشت چندین میلیون کیلومتر با اطاق مخصوص و بودن نزد مرد اجنبی دور است والا برای دخترانی که هنوز بخانه شوهر نرفته اند این فاصله از یک قدم هم کوتاه تر است . یک لبخند ، یک اشتباه کوچک دختران را با اطاق مخصوص نزدیک میکند . »

خانم دخت پوران داخل اطاق مخصوص شد . شوهرش آقای ارجامند در این مسافرت با او کمک کرده و او را از راه دور آورده تسلیم اطاق مخصوص آقای دوام کرد . آقای دوام یعنی آن شکارچی ماهر که مانند ذو حیاتین ها که هم در آب زندگی میکنند و هم در خشکی ، با مهارتی غیر قابل وصف خانم دخت پوران را روی تخت برد و از وصلت سیراب شد .

جوابهای وقتی از وصل دختران سیراب شدند دنبال شکار تازه ای میگردند ولی پیر مرد ها و افراد با تجربه وقتی باین قبیل شکارهای خانگی میرسند بزودی آنها را از دست میدهند آقای دوام هم چون نیخواست دخت پوران را بزودی از دست بدهد و چون قصد داشت برای مدتی غیر معلوم بشیر از مسافرت نماید . بخانم دخت پوران وعده کرد که آقای ارجامند را بوسیله جناب آقای بافقایی و زبرداد گستری و جناب آقای اطمینی راهسنت «وقت» سردقتران شیراز برساند .

## راه ترقی

البته برای اینکه دفتر باری بمقام سردفتری برسد ، باید جناب آقای وزیر موافقت فرماید ، و برای اینکه جناب آقای باقانی حکم سردفتری آقای ارجمند را امضا کند کافی است که يك جناب دیگر مثلا جناب آقای دوام از او فقط خواهش کند ،

جناب آقای دوام هم از جناب آقای باقانی خواهش کرد و بالاخره هم حکم سردفتری آقای ارجمند صادر گردید ، ولی این حکم بمنع کوچکی برخورد .

## سازگاری سردفتری

معمولا وقتی حکمی باید صادر شود ، از طرف کارگزینی یا دایره مربوطه پیش نویس تهیه میگردد و حکم هم ماشین میشود و در بین سایر امضائیها با اعضاء جناب وزیر میرسد ، ولی حکم سردفتری آقای ارجمند از این تشریفات اداری برکنار بود یعنی از طرف کارگزینی یا مدیر کل ثبت یا سایر ادارات تابعه پیش نویس و تقاضائی دائر بسایک آقای دفترساز سردفتری ترقی داده شوند نشده بود ، فقط يك روز جناب آقای دوام شیراز در وزارتخانه خدمت جناب آقای باقانی وریداد گستری رسید و بنام اینکه یکی از خویشان در بهران شوهر کرده و مادر پیرس در شیراز شب و روز گریه میکند از جناب آقای وزیر دوستانه تماضا شود آقای ارجمند شوهران خانم را از دفتر باری سردفتری در شیراز منصوب نمایند .

البته این کار کوچکی بود و جناب آقای دوام احتیاج نداشت برای يك چنین کار کوچکی وزارتخانه برود و آقای وزیر را ملاقات نماید ولی « بقول خودش » چون منی هم بود که آقای باقانی را زیارت کرده بود پسبانه آن خدمت جناب آقای وزیر رسید .

جناب آقای وزیر هم که جناب آقای دوام را خوب میشناخت باچار بود امرایشان را اجرا میدید ، که خوبی میدانست اگر ارجمند را بسردفتری شیراز فرستند بعید نیست « برای اینکه ارجمند بشیراز برود » پست خودش متزائل شود . اگر هرگز با هم نمیدانست که از مردا وزراء و رجال و دوستان یکی بعد از دیگری توسطه تلمیح به ملاقات بالاخره مجبورش خواهند ساخت و آنوقت هم ارجمند سردفتر شده و هم جناب آقای دوام ر چنینه است ، بنابراین برای اینکه جناب آقای دوام ر نجد اول به جناب آقای دوام جانی کرد که این کار آسانی هست و گفت

## حکم سردفتری

دفتریادهای دیگری هستند که بجهت عهده از ارجامندارجح ترند و ممکن است سروصدا راه بیانندازند و بعد برای اینکه اهمیت موضوع را گفته باشد اضافه کرد که معمولاً باید اول از اداره ثبت شیراز پرسند که محل خالی دارند یا نه. و بعد با تمام این احوال و با تمام این مشکلات گفت از نقطه نظر ارادتی که باقا دارم امرتان را اجرا خواهم کرد و دستور خواهم داد حکم مشارالیه را هرچه زودتر صادر کنند تا امضا نمایم.

آقای دوام با نهایت گرمی دست آقای باباقانی را فشرد و آقای باباقانی هم تا دم در اطاق جناب آقا را بدرقه کرد و در موقع جدا شدن هم، آقای دوام با لبخند تشکر آمیزی از آقای باباقانی قدردانی نموده گفت امیدوارم بتوانم بچهران این زحمت، خدمت بزرگی داشته باشید و انجام دهم.

آقای دوام رفت و برای اینکه مؤده مسرت بخش را بدخت پوران و ارجامند بدهد، و در واقع مزد این خدمت بزرگ را از آن زن و شوهر بگیرد بکسره بخانه ارجامند رفت و داستان ملاقات با آقای نخست وزیر و آقای باباقانی را با آب و تاب فراوانی شرح داد.

البته ما میدانیم که آقای دوام برای اینکه بسراغ نخست وزیر رفت و لازم هم نبود برود ولی جناب آقای دوام برای اینکه قضیه را بزرگ کند یعنی برای اینکه خدمتی را که انجام داده خیلی بزرگتر از آنچه که بوده جلوه دهد پای آقای نخست وزیر را هم در میان کشید و اینطور حالی کرد که اگر آقای نخست وزیر را میدید و آقای نخست وزیر بوزیر داد گستری سفارش مینمود اینکار شدنی نبود.

خانم دخت پوران از اینکه بشیرار بر میگردد و خانم يك سردفتر هم هست فوق العاده خوشحال شده بود آقای ارجامند هم که بکلیفش معلوم بود و از شنیدن این مرده با دهنش گردو میشکست. حالاً هم يك جز بای مانده بود و آن مرده بود که آقای ارجامند و خاسش باید بجناب آقای دوام میدادند.

خانم ارجامند که هرچه باید بدهد داده بود و ساز هم میداد ولی آن چه را که آقای دوام به نام مزد از آقای ارجامند می خواست چیزی دیگری بود.

اگرچه اغلب اوقات اترمییل آقای دوام زیر پای خانم و آقای ارجامند بود و انگیزه غالب اوقات آقای دوام و خانم دوهری ساعت‌های متوالی



## حکم سردفتری

رسیده، پروپولی بهجیب آقای ارجمند میربخت .

اجازه بدهید بیش از این در این خصوص چیزی ننویسم زیرا بیشتر سم خدا نخواسته ازین چندین میلیون نفر خواننده این داستان بکنفر هم پیدا بشود که پهلووی خود بگوید : راستی چه عیبی دارد که آدم زن خوشگلی بگیرد که در سایه آن وصلت ، هم بمقام برسد .. هم بیول .. واقعا بیشتر سم بیشتر از این بنویسم و نوشته ام سوء تأثیر کند ، کما اینکه دیگران در باره احتکار و دزدی و رشوه گرفتن و دادن و نوشتن و تأثیر کرد ، یعنی اُرس نوشتند که فلانی دارای فلان پارک و فلان ملک شده و همه را ار راه غیر مشروع پیدا کرده کم کم کسانی هم پیدا شدند که برای پیدا کردن ملک و آب دزدی و رشوه را جایزدانسته و گفته اند حالا که اینطور است بهتر بی شرافتی ای شده باید شرافت پیدا کرده ، البته این طلق ؛ داشتن سرمایه و ملک و آب را شرافت میدانند . و متأسفانه هم در پشت کوه قافله هر کس پول و سرمایه گرد کرده «ولو از هر راهی» همه جا محترم شده و بیول قدیمی ها با آستین بو خود پلود دیگران را هم میخورند .

آخ ، ببخشید ، باز از مطلب برود شدم . فراموش کردم از جناب آقای وزیر صحبت کنم . عرضتان رساندم که حکم سردفتری صادر شد ولی نگفتم چطور و چگونه و چه در سهول .

یادم میآید يك وقتی کتاب « ریهای مطیع الدوله » را میخواندم ، مخصوصاً آنجا که ، شیخ حسین رفته بود از کار گزینی وزارت مالیه کار بگیرد و باو گفته بودند بموجب بندج از ماده دوم متحدالامال فلان ، اجازه استخدام مستخدم جدید را نداریم نا آنجا که ریها خانم رفته بود مدیر کل یعنی آقای غامض الدوله را دیده بود و آقای غامض هم حکم استخدام شیخ حسین را صادر کرده و در حکم نوشته بودند چون امور احصائیه اهمیت مخصوص دارد ، بموجب بندج از ماده دوم متحدالامال فلان آقای سرزا حسین خان بریاست اداره احصائیه الی آخر .

آقای مطیع الدوله را کسی نیست نشناسد نویسنده توانایی مانند ایشان ممکن نیست بدون جهت چیزی نویسند ایشان سالها در خدمت دولت بوده اند و همه چیز را با دو چشم خود دیده اند . ایشان لابد دیده بودند که اگر بموجب بندجیم ها شود فلان کار ها را انجام داد و بی بارتی یا رشوه در بین باشد بموجب همان بندجیم ها همه کار میشود کرد . بله ، اگر بموجب بندجیم نشود دفتر باری را بسر دفتری ارتقاء

### حکم سردفتری

داد ، یا يك ملاقات ، یا يك تلفن یا با يك اشاره ، كافی است كه دفتر یار  
نه تنها سر دفتر شود بلکه با گرفتن اضافات بهر كجا كه میاش میكشد  
تشریف ببرد .

جناب آقای باماقانی كه با يك ملاقات ناچار بود بنفع آقای ارجامندو  
میل جناب آقای دوام عمل نماید . بعد از رفتن آقای دوام رئیس دفتر را  
میخواهد و ملاحظه كنید با هم چه میگویند و چه جوړ زبان یكدیگر را مینند  
آقای وزیر از رئیس دفتر پرسید .

– ترتیب صدور احكام سر دفترها چیست ؟

– قربان ! معمولاً مدیر كل ثبت تصمیم میگیرد ، حكم را صادر میكند  
و برای امضاء حضرت اشرف میفرستند . البته در خود اداره ثبت كل هم  
قواعدی برای اینكار هست كه خودشان میدانند و بر طبق آن حكم صادر میكنند .  
– در صورتیكه وزارتخانه کسی را بخواهد از دفتر یاری سردفتری  
ارتقاء دهد آنوقت ترتیب كار .

– بله قربان ؟ تا كیون از طرف وزارتخانه چیزی دوتا آنهم در موارد  
استثنائی حكمی صادر نشده ولی :

ولی در صورتیكه حضرت اشرف نظر خاصی دارند دستور فرمایند  
حسب الامر اطاعت خواهد شد .

– نه ، من نظر خاصی ندارم ، ولی شنیده ام وضع دفاتر شیراز خوب  
نیست ، در كابینه مذاكره شد ، تصمیم گرفته شد بكنفر كه مورد اعتماد  
است سر دفتری آنجا اعزام شود كه محرمانه گزارشی از ثبت آنجا بپهران  
بفرستد .

– اگر حضرت اشرف کسی را در نظر نگرفته باشند اشخاص طرف  
اعتماد كه به حضرت اشرف هم ارادت مخصوصی دارند در وزارتخانه  
هست و .

– خیر ، من کسی را در نظر نگرفته ام ولی گویا اشخاصی كه بجنوب  
میروند باید با جلب موافقت جناب آقای دوام شیراز باشند . چون میاست  
آنجا دست جناب آقای دوام است و ..

– بله . قربان ! بله قربان ! میدانم ، جناب آقای دوام پندر در پندر در  
انتخاب مأموران جنوب مخصوصاً شهر شیراز نظر داشته اند البته حضرت  
اشرف میدانند رئیس استیفاف آنجا آقای میهمم با موافقت ایشان و جناب  
آقای بی نساژ نماینده آنجا تعیین واعزام گردید .

## حکم سردفتری

بله ، حالا من بآن کار ها کار ندارم . از قراری که یکی از همکاران در کابینه میگفت گویا دو نفر از نمایندگان شیراز و جناب آقای دوام جوانکی را بنام ارجامند که فعلاً دفتریار آقای فطانت است در نظر گرفته اند .

آقا ملاحظه کنید این چه صیقلی است ، چرا باید باید مأموران را نمایندگان و رجال تعیین کنند . ولی سنیدهام این جوان مرد لایق و کاردانی است . در هر حال بروید حکم سردفتریش را برای شیراز بنویسید بیاورید ؛ همضاه کنم تا ببینیم چه میشود .

— اجازه میفرمائید قبلاً با مدیر کل ثبت جناب آقای لطفی صحبت کنم که خودشان پیش نویس را فراهم کنند

حیر آقا ، خیر ، لازم نیست ، مگر شما نمیدانید آنجا چاه ویل است ، در کابینه صحبت شده که اینکار خیلی زود باید انجام شود ، بنا بر این حکم را همین جا فراهم کنید و بیاورید همضاه کنم ، اصلاً لازم نیست با آقای لطفی صحبت کنیم شما که بهتر میدانید ، این آقایان را باید همیشه در مقابل عمل انجام یافته قرار داد و الا هزار حور اشکال را می کنند .

— بده قربان صحیح است ، تا بگوئیم برای شیراز میخواهیم سردفتر بفرستیم فوراً هزارتا پسر خاله پسر عمه خودشان را پیش میندازند و اسباب زحمت میشوند و منظور ما هم ازین مرود .

— آفرین ؛ بسیار خوب ، بروید حکمش را بنویسید تاریخش را هم از همین امروز بگذارید . بله مخصوصاً تاریخش را همین امروز بگذارید تا بدانند ما چه جور کار میکنیم تا بدانند کارهای ما برقی انجام میشود . خیلی خوب هممائید زود حکم را بیاورید .

آقای رئیس دفترنا يك تعظیم از خدمت جناب آقای باباقانی مرخص میشود و دنبال اجراء امر میرود

حالا دیگر لازم نیست وقت شما را تلف کنم و ترتیب تهیه حکم را بگویم ، همیشه عرض میکنم که هسارور حکم سردفتر آقای ارجامند همضاه و با اداره کل ثبت فرستاده میشود .

دیگر نمیدانم جناب آقای باباقانی بعد از ارسال حکم بوسیله تلغراف هم با آقای لطفی توصیه کرد بانه همینقدر میدانم که آقای لطفی هم فوراً ارجامند را احضار و بعد از آن که يك خروار ممت سرش میگذارد باو مرده مینهد

### نیش باز میگنند

که حکم سردنتریش امضا شده و حاضر است و هر چه زودتر باید بصوب  
مأموریت رهسپار گردد ولی :

نمیدانم چرا حکم ارجامند چند روزی میز آقای لطفی ماند .  
ولی این را میدانم که چون آقای رئیس ثبت عوض شد و آقای جوادی ثبت  
آمد قضیه صورت دیگر پیدا کرد .  
آقای جوادی که از جنس این باسرفها نیست روز دوم ورودش با داره ،  
جلو حکم ارجامند را گرفت و گفت من نمیتوانم یک دفتر بار را بدون جهت  
بسر دفتری ترقی بدهم آنها بجای اینکه اول شهرهای کوچک بروند بشهری  
مانند شیراز برسند .

### نیش باز میگنند

وقتی آقای لطفی از مدیر کلنی ثبت بر کنار شد و آقای جوادی  
جای ایشان نشست یکی از احکامی که توجه او را جلب کرد حکم سردفتری  
ارجامند بود .

آقای جوادی با سابقه ای که در کار ثبت و تشکیلات ثبت داشت وقتی  
ملاحظه کرد که در پرونده از اداره ثبت شیراز کسب تکلیف نشده ، و بالاخره  
وقتی با ایشان گفته شد که حکم آقای ارجامند مستقیماً از وزارتخانه صادر  
و دستور شخص آقای باقایی بوده است ناراحت شد .

کدام مدیر کل و کدام رئیس اداره ای است که بتواند برخلاف میل  
و دستور وزراء عمل کند !

مخالفت با دستور وزراء و انجام دادن او امر آنها کوچکترین مجازاتی  
اگر انتظار خدمت و انفصال خدمت باشد لا اقل تغییر پست حساس پست  
بازرسی کل و بازرس ویر و خواهد بود . «حالا آقایان بازرسان کل و بازرسان  
ویره این موضوع را کلی نگیرند و بریش خود نیندند . زیرا کن جزر  
مدوره کل مدور حوز »

بازی آقای جوادی ، با اینکه چندین بار مجازات عدم اطاعت را  
دیده بود ، از آنجا که از جنس این باسرفها نبود و نمیشدواست اطاعت و  
سکوت را برد بان ترقی خود قرار دهد حکم امضاء شده آقای ارجامند  
را در کشور میز خود نگاه داشت

داستان سرانجام آقای ارجامند با اعضا و سلفات آنها و از جابر حاسن

نیش باز میکنند

و دنبال حکم گشتن آنها خود قصه شیرینی است که در خود يك برده کمندی است .

بالاخره بعد از چند روز یکی از اعضاء از قبیل همان اعضای که شريك درد و رفیق غافله اند . از قبیل همان اعضای که از اشخاص ذینفع خارج حقوق میگیرند و اطلاعات لازمه را محرمانه بآنها میفروشند آقای ارجامند را در خارج ملاقات کرد ، و محرمانه اطلاع داد که حکم در کشو میز مدیر کل است و شخص جوادی برای مخالفت بنا شما حکم را نگاه داشته .

چه دردمرغان بدهم ، حکم آقای ارجامند در کشو میز آقای جوادی بود و بیبیج قیمت در نیامد .

ارجامند میدانست که جوادی از آن روسا نیست و بیبیج چیز چیز و وظیفه و وجدان سرفرود نیآورد ، از این گذشته آقای ارجامند بستون و پستی مانند جناب آقای دوام داشت . از جناب آقای دوام هم که در ورواسی نداشت .

بله ، آقای ارجامند میدانست که اگر بادبگوس دوام برساند ، در ظرف چند ساعت ملاقات یا بوسیله دو تا تلن حکم از کشو میز بیرون خواهد آمد .

خبر توقیف حکم بآقای دوام داده شد ولی بعکس تصور آقای ارجامند بیرون آمدن حکم از زندان کشو ، کاریکی دوروز معطلی نبود . جناب آقای دوام بوسیله تلفن آقای جوادی را گرفت و چون میدانست معروفیت او بقدری است که ممکن نیست جوادی او را نشناسد یا اطاعت امرش را نکند وقتی تلفن را گرفت خیلی آمرانه و درعین حال صمیمانه گفت : من دوام . دوام شیراز ، میخواستم از جناب عالی خواهش کنم دستور فرمائید حکم آقای ارجامند را که شوهر یکی از منسوبان فامیل من است و مدتی است صادر شده بمشارایه ابلاغ نمایند .

آقای جوادی مثل اینکه دارد با مردی نا شناس صحبت میکند با نهایت خونسردی گفت : این حکمی را که میفرمائید جریان قانونیش طی نشده و فعلا قابل ابلاغ نیست .

آقای دوام بتصور اینکه جوادی طلبه بوده و طرز مکالمه با اشراف و رجال را میدانند و بتصور اینکه اگر ملاقات حضوری دست دهد شخصیتش جوادی را مرعوب خواهد ساخت فردای آنروز با اداره ثبت میروود و خدمت آقای جوادی میرسد .

نیش باز میکنند

آقای جوادی که بقول دوام تربیت طلبه گمی داشت از آقای دوام «آنطور که دیگران احترام میکردند و آنطور که دوام خود را در خود احترام میدانست» پذیرایی شایسته نکرد. و حرکتی نکرد که آقای دوام را خوش آید. ولی جناب آقای دوام بتملق شنیدن عادت کرده بود و از برخورد ساده جوادی رنجید. رنجید و بدون اینکه دیگر سخنی بگوید از جا برخاست و رفت. رفت و در اطاق را هم بشدت بهم زد.

آقای دوام رفت ولی نه برای اینکه از جوادی رنجید. رفت برای اینکه جوادی را با يك نظر شناخت و دانست که از او آبی گرم میشود. آقای دوام رفت و آقای جوادی مثل اینکه چنین ملاقات غیر منتظره ای برایش دست نه ده بکار روزانه مشغول شد و ضمناً یکی از اعضاء محرم خود داستان مذاکره با دوام را نقل کرد. نقل نکرد تا بگوید من فلان و بهمان کردم. بلکه نقل کرد تا بگوید مراقب باشید که این مرد بوسیله اعضاء اداره حکم دیگری را در میان سایر اوراق اداری بچریان نیندازد.

آقای جوادی این را میدانست که میشود بدوامها جواب سر بالا داد ولی این را میدانست که دوامها وقتی بدان کاری سروند دست بردار نیستند و آنقدر سماجت میکنند موفقی شوند.

واقعاً هم جناب آقای دوام که این قضیه «یعنی بردن حاتم دخت - پوران بشیرار» براس يك امر حیاتی بود نتوانست ساکت بماند و با حار وقتی از اطاق آقای جوادی بیرون رفت بکمره بوزارت دادگسری کج کرد و خدمت جناب آقای طالع «که بعد از تغییر کابینه بجای بابا قانی بسته بود» رسید.

راستی هم که طبیعت چه شگفتی ها دارد. اگر آقای طالع هم مانند جوادی با خوشسردی جناب آقای دوام را میپذیرفت یقیناً آقای دوام از غصه دبی میکرد. ولی خوشبختانه آقای طالع بر خلاف جوادی سردی مژدی آداب و همه جا گشته و کاردان بود. همین واسطه هم طرز رفتار با اشخاص بزرگ را بخوبی میدانست. میدانست که وقتی این اشخاص وارد اطاق میشوند، آدم باید مخصوصاً «نیس» خود را باز کند و در واقع باحنده و خوشروئی تازه وارد را پذیرایی نماید. و فعلاً مگر يك لبخند و يك نیس و اگر چه ضروری دارد که مگر قوانین ما لبخند و نیش و اگر چه ممنوع کرده است. پس اگر آقای طالع بمجرد دیدن دوام و نظیر او نیس و امی شود

### نیش باز میکنند

برخلاف عدل و انصاف و حتی برخلاف وظیفه هم نیست. يك نیش وا کردن هیچ کجا ضرر نرساند ولی کوچکترین فایده آنی آن این است که تحویل گیرنده نیش را ممنون و بدهکار میکند.

آقای دوام وقتی چشمش با آقای طالح افتاد نیشش باز شد، البته او هم مرد کار بود، او هم مانند رفیقش میدانست باید نیش باز کند.

بله، آقایان رجال در ملاقاتهای خود اول نیش باز میکنند، بعد محکم و صمیمانه دست میدهند. بعد فوراً زنک را بسدا آورده قهوه یا يك خوردنی فصل طلب میکنند.

میتروسم پیش از این توضیح بدهم، میتروسم بگویند تو که آنجا و بین آنها نبودی پس از کجا دانستی آقای طالح علق و بهمان کرد.

حق بجانب شما است ولی اگر شما اخلاق و عادات رجال و برخوردار آنها را با یکدیگر دیده بودید میدانستید که تعارف و اظهار ارادت آنها یکدیگر همه مثل متحدالامال میماند و همه یکنواخت است.

پیششید از مطلب دور شدم. جناب آقای طالح تا جایی که مقدور بود از آقای دوام حسن پذیرائی بعمل آورد و آقای دوام هم بقدر لزوم از حسن پذیرائی آقای طالح خوشوقت و ممنون گردید. تعارف و حرف های بی سر و ته اینجا و آنجا تمام شد و برای چند لحظه هر دوسکوت کردند. این سکوت هم بین رجال علامت این است که خوب، بگوبه بینم برای چی آمده‌ای

هر دوسکوت کردند و آقای دوام با نهایت خونسردی هر چه باید بگوید گفت و تقاضا کرد ولی آقای طالح جواب داد:

از قراری که اطلاع دارم حکم ایشان را امضاء کرده با داره مربوطه فرستاده‌اند.

... عجب! معلوم میشه شماها از کارهای همه یگری اطلاع نیستید.

ولی این مرتیکه جوادی. این کیه آقا؟! این قبیل اشخاص بکار ثبت کل نمیخورند، آنجا يك اداره حساسی است و اشخاص لایق میخواهد مقصود این است که از قراری که شنیده ام جوادی حکم امضاء شده را نگاه داشته بله آقا. معلومه چرا نگاه داشته. لابد پول و پوله میخاد.

آنگاه که شنیده ام، جوادی اهل پول نیست، همه میگویند مرد درستی است.

ایش باز میکنند

بله ، مقصود از اینکه زحمت دادم میخواستم يك تلفن باین آدم درست !! بفرمائید و او را بوظیفه اش آشنا کنید .

«لایند شما خیال میکنید آقای طالح مداد و کاغذ را برداشت و یادداشت کرد و وعده داد تا فردا قضیه را درست کند . ولی خیر ، اشخاص کاردان و لایق کار امروز را فردا نمی افکنند . آقای طالح هم که اهل کار بوده هیچ وقت کار امروز را فردا نمی انداخت ، بعلاوه در این قبیل موارد باید گریه را پای حجله کشت ، باید فوراً اقدام کرد تا با يك کرشمه دو کار شود . اول اینکه امر دوست عزیز و محترم فوراً اطاعت گردد . دوم هم اینکه کار و مسئولیت از سر خود آدم باز شود و بقلاب دیگر بیفتد ، تا اگر انجام نشد معلوم شود که دستور داده شده ولی دیگران موش کشی کرده اند .

آقای طالح از تلفونچی خواست که جوادی با من حرف بزند . بلافاصله سم ها ، خالی شد و آقای جوادی در پشت تلفن حاضر بود .»

اینجا دیگر جای حقه بازی نبود ، آقای طالح هم که حقه باز نیست . همینکه آقای جوادی گفت آلو . آقای طالح بعد از يك احوائی برسی خیلی مختصر و کوتاه گفت :

«کار لازمی نداشته ، میخواستم بگویم خوب است يك روز را تعیین کنید که برای سرکشی با اداره شما بیایم . اگر چه اداره شما سرکشی لازم ندارد . ضمناً میخواستم بگویم بته .

از قراری که شنیده ام حکمی از طرف وزارتخانه برای سردفتری ارجامند سامی از دفتر وزارتخانه صادر شده و از قرار اینکه میگوبند در اداره شما بکنفر که با این سردفتر خصومت دارد حکمش را نگاه داشته ، بته . میگفتند ، شاید ، بته بطری دارد . ولی من باور نکردم . خواستم از جنابعالی خواهش کنم شخصاً تحقیق بفرمائید بسنید این مرد کیست و چرا حکم وزارتتی را متوقف ساخته مخصوصاً او را توییح کنید و بفرمائید حکم وزارتتی را نگاه داشتن و اجرا نکردن مسئولیت شدید دارد . آقای طالح با اینکه شنیده بود که خورد جوادی حکم را نگاه داشته مخصوصاً آنطور صحت کرده بود که غیر مستقیم در حرادی تأثیر کند و باصلاح با این توپ جوادی را برآورد آورده باشد . بسیاری از رجائ و رؤسا با این وسیله خرشان را ازین بگذرانند بدون اینکه مستقیماً تقاضای کرده باشند و مدیون شوند .

کرعیر زحور دند کس دیگر بود قضا از این تلن جا میخورد ناچنتا

## پیش باز میکنند

بله بله قربان ؛ تحقیق میکنم ، امرتان را اجرا خواهم کرد گوشی تلفن را پائین میآورد ، ولی :

جوادی بیدی نبود که از این بادها بلرزد و لذا با نهایت خود سردی و در عین حال باسراحت گفت : خود من آن حکم را نگاهداشته‌ام من در باره این شخص حریمهای شنیده‌ام که نمیتوانم با سردتری او موافقت کنم . بعقیده من این حکم باید باطل شود .

آقای طالع بد جواری گیر کرده بود ، نه میتواند با آقای جوادی بگوید چرا چنین کردی و نه میتواند با آقای دوام جواب منعی بدهد . و لذا باز دل بازی کرد ، حرفی زد که هر دو را موقتا از سروا کرد ، حرفی زد که هم دوام راضی شدم جوادی . . . .

دوام رعب وای طالع مجدداً توسطه تلفن با آقای جوادی مربوط شده گفت : من میخواستم شما را ببینم ولی متأسفانه فعلاً گرفتاری بقدری زیاد است که مجال سرخار آمدن هم ندارم . در باب سردتری ارجامند هم خواهش میکنم کاری نکنید ، که این مرد برود ، آقا شراین مملکت که نمیشود کار کرد . بجان شما از دیروز تا حالا هزارجا راجع با ارجامند بمن توصیه شده است قبل از همین تلفن ، از یکی از سفارخانه‌ها مخصوصاً از من قول گرفتند که ارجامند بشیر از برود ، خود آقای سفیر با تلفن خواهش میکرد . معلوم میشود وجود آقای ارجامند در بشیر از برای تهیه خیر قشائنها و غیره « برای مقامات مربوطه لازم است . در هر صورت اینها مطالبی نیست که بشود جایی گفت . من هم دوستانه بشما عرض کردم و البته پهلوی خودتان میماند . مقصود این است که هر طور شده باید شراین بدر سوخته هارا کوناه کرد . ای آقا ، چه باند کرد ؟! هر وقت همه چیز مملکت در سب شد آنوقت من و شما هم میسراییم انجام وظیفه کنیم . . . . .

بیچاره جوادی مهلت جواب دادن نداشت . نامیرت سعی بگوید آقای طالع خیلی ساده و حق بجانب یک مشت تهدید غیر مستقیم تهویلش میداد . جوادی هم که مردی نبود حکم ارجامند را ابلاغ کند .

کار ببح پیدا کرده بود . در اینکه باید ارجامند سردتری بشیر از میرت ردیندی نبود . در اینکه آقای جوادی هم هیچ قیمت حاضر نمیشد ارجامند را بشیر از میرت گفتگویی به دوام هم که دست بردار نبود . طالع هم که نمیتوانست و نمیتوانست بر خلاف میل دوام رفتار کند پس چه باید میکردند وسط یک راه باقی بود و آنها برداشتن آقای جوادی از ثبت

## نیش باز میکنند

کل بود، باید جوادی را از ثبت بر میداشتند و بجای او يك آدم عطیع میگذاشتند .

برداشتن جوادی هم از ثبت کل کار آسانی نبود. نه می توانستند بگویند کاربرد چیست ، نه میتوانستند بگویند و شوه گرفته ، نه میتوانستند سیاست راست و چپ بچسبانندش . پس تکلیف چه بود ؟

البته اغلب از رچان ورماعداوران همیشه چند روزنامه در اختیار دارند که در مواقع لزوم از آنها استفاده میکنند و نتیجه میگیرند . شما از هوچی گری غافل شوید . هوچی گری و روزنامه ها میتواند در ظرف يك روز افکار عمومی را تکان بدهد .

و فرس کنید شما کار ثبتی ندارید و اصلا نمیدانید اداره ثبت کجاست و رئیس ثبت کیست ولی وقتی صبح در روزنامه خواندید که نوشته بودند : حاجی ربابه با اعضاء ثبت دستش یکی بوده و کلاهبرداری میکرده ، وقتی خواندید که چرا رئیس ثبت مردم را راحت نمیکند . . چرا از حاجی ربابه حمایت مینماید . چرا دلان و دلان و بهمان میکنند . آنوقت شما از همه جا بیخبر که رئیس ثبت را هم نمیشناسید پهلوی خودتان میگوئید بین اداره ثبت چقدر خر تو خر و رئیسش چقدر آهن زد و بند است که سردفترها و اعضایش معاملاتش بشیر همانند حاجی ربابه و شمس جلالتی میکنند .

حیلی خوب روزنامه ها هم چند روز داد و بیداد راه انداختند ولی این داد و بیدادها نمیتوانست برای جوادی پرونده ای درست کند . ولی میتواند دل جوادی بیچاره را خون کند و از ترس بیکاری و گرسنگی خوردن تا چند روز بره باشد .

و بود خیر اندیش هم از این قبیل فرصت ها استفاده میبرد . گمان اینکه رئیس دفتر وزارتخانه از فرصت و مرقع استفاده کرده بجلد یکی دو نفر از اعضاء درجه اول ثبت امتداد و تلامونا با آنها سازی کرد که جناب وزیر میتواند ارجاعند بشیر از برود و اگر جوادی هم روی مهمی و کج سلیقه گی محالمت میکند ، شماها که کپه کار هستید نباید وسایل را حوزتت فراهم کنید که جوادی را در مقابل علم انجام بدیده قرار دهید

انجازه بدهد این مطالب مهم را که در حوزتتایب پش کتاب چندصد ورقی است در چند جلد تمام کرده زهی بگویم دستگاه دادگستری و تشکیلات ثبت که بجز و موس است با آفای ارجاعند سردفتری بشیر از مشرب سرد تمام در نتیجه آفای دوام آبادی را که در بشیر از هستند آنها باشند

نیش باز میکنند

و بتوانند بخانه آقای ارجمند شوهر یکی از منسویین قوم خویشان خود  
رفت و آمد فرمایند .

خیلی خوب . بنا بر این حکم سردفتری آقای ارجمند بهر وسیله  
بود که نمبخواهم در اینجا شرح دهم « از کشومیز بیرون آمد و بمشارالیه  
ابلاغ گردید و آهناز آسیا افتاد .

اگر سردفتر دیگری میخواست بشیراز برود . باید و کلای شیراز را  
میدید . باید از آسیا تملق میگفت ، باید از آنها توصیه می گرفت . و دست  
آخر هم باید چند روز بگناواژدارها تملق میگفت و در میان انو بوس  
خاک و حنل میچورد تا بعد از یکی دو هفته معطلی باسلام و صلواه عازم شیراز  
میگردید ولی :

ولی آقای ارجمند که با شخصی مانند دوام آشنائی و بستگی پیدا  
کرده ، اصلا برای کسی که شخصی مانند دوام پشت و پناه دارد دیدن و کیل  
شیراز رفتن سگاراژزبادی است و بهمین واسطه هم آقای ارجمند محتاج  
ایشکارها نبود و او دیگر برای خودش آدمی شده بود ، جزو اعیان بود .

او باید یکی دو شب در جشنی که میرباش دوام بود حاضر شود و  
بعد هم با انومبیل بیوک آخرین سیستم آقای دوام بشیراز حرکت کند .

دوام در شیراز نو کرهای فراوان دارد ، و نوکران « بموجب دستور  
تلگرافی ارباب خود » قبل از رسیدن از جامند بشیراز محل مناسب با تمام  
دم و دستگاه حاضر کرده منتظر جناب سردفتر بودند .

بالاخره روز حرکت رسید و آقای ارجمند با خانم خود دخت پوران  
صبیه خانم دولت الرون عازم شیراز شدند ، و سلامتی . و مبارکی و میمنت  
بمحل مأموریت رسیدند . و در خانه ای که قبلا فراهم شده بود ورود آمدند .  
داستان معامله رئیس ثبت شیراز با آقای ارجمند و اینکه چگونه آقای رئیس  
ثبت شیراز با چارشد در معابل آقای ارجمند زانو بزید ، داستان علیچندهای  
است که مربوط باصل موضوع است ولی چون حکایت ما معصل میشود از ذکر  
آن خودداری میکنیم .

بالاخره توفقی آقای دوام شیراز بود ، ارجمند و حاشش هم در شیراز  
بودند ولی بعد از چند ماه همینکه آقای دوام لازم شد چند هفته ای در تهران  
بمانند . آقای ارجمند هم مرخصی گرفته با خانم و آقای دوام به تهران  
آمدند . اگر چه مسافت بین شیراز و تهران خیلی کم نیست ولی داشتن انومبیل  
خوب و داشتن وسایل برای گرفتن مرخصی هزاران موجهات دیگر باعث  
بود که آقای ارجمند و دو خانمش اغلب در ایاب و ذهاب بودند . گاهی در شیراز

## تلفن و تهدیه

زمانی در تهران . ولی دفتر دوشیراز بود زیرا آقای دوام بیشتر اوقات در شیراز  
مجاورت میمانند .

تصور نکنید که هر وقت آقای دوام بتهران میآمدند آقای ارجامند هم  
مجبور بودند تهران بیایند . نه خیر .

اگر آقای ارجامند برای گرفتاری دفتر موفق نمیشدند بتهران بیایند ،  
خانم دخت پوران برای خرید و تهیه لوازمات بتهران میآمدند . منتهی این  
خرید لوازمات در مواقعی ضروری میشد که آقای دوام از شیراز بتهران  
میآمد و چند هفته در تهران میماند .

## تلفن و تهدیه

در حین مشغول نوشتن داستان مراجعت ارجامند بتهران بودم  
تلفن صدا کرد و صدای نا آشنایی بگوشم خورد که میگفت : بی شرف ا  
بی همه چیز چرا ب مردم با شرف امانت میکنی . پدرت را در میاورم . پدر  
سوخته . تو نمیدانی با کی طرفی .

حرفش را قطع کرده گفتم . خیر قربان میدانم با کی طرفی . یعنی من  
طرف نیستم ولی میدانم کی با من طرف است . قطعاً با شرفها با من طرف  
ولی . حریم با تمام ماند و گوشی را زمین گذاشت .

دو دقیقه بعد مجدداً تلفن صدا کرد و صدای نا آشنای دیگری  
بگوشم خورد . قبل از اینکه او حرف بزند حدس زدم این هم از همان تلفن  
است منتهی شخصی دیگری است و البته باز میخواهد معاشی کند . قاعدتاً  
باید گوشی را زمین میگذاشتم ولی عمداً این کار را نکردم . خوب هم  
شد که نکردم زیرا این مرتبه صاحب صدا خیلی معقول صحبت کرد . فحش  
هم نداد .

صدای ملایم و مؤدب بود . شماره شماره حسرت میزد و . مثل  
حلقه ای که با مدرس صحبت میکند گفتم :

— آقا! میخواستم بشماره من کنم . اینها که در باره ارجامند مینویسید  
صحیح است یا ساختگی است ؟

— ممکن است حسابی بی خودت . در معرفی کنید .

— لازم معرفی نیست . من یکبار از جوانان گان شما همسرم ، میخواستم

این قضیه را بدانم .

## تلفن و تهدید

- چرا از من میپرسید؟ اگر ذی‌علاقه هستید بروید تحقیق کنید تا بفهمید. من جز آنچه نوشته‌ام چیزی نمیدانم اگر هم بدانم چون نوشته‌ام لابد قابل گفتن بوده.

- آقای مدیر! اگر حقیقتش را بخواهید من هم یکی از سردفترها هستم. از خواندن یادداشت‌های باسرفها عصبانی شده بودم. با چند نفر از رفقا که آنها هم همه سردفتر هستند مذاکره کردم. و قرار شد که بابت کابل مراجعه کنیم.

- پس چرا بمن مراجعه فرمودید.

- اجازه بدهید. با اداره ثبت مراجعه کردیم. بعضی‌ها کردند برونده این شخص را در دسترس ما بگذارند. ولی ما خندیدیم. حق هم با آنها بود. چون این قبیل مسائل در پرونده منعکس نیست ما با آنها گفتیم از دو حاله خارج نیست یا با سرفها دروغ است و آنچه نوشته‌اند ساختگی است پس چرا نمیروید از دست بویسند شکایت کنید. یا آنچه در باسرفها نوشته شده صحیح است اگر صحیح است چرا این شخص را از اداره خارج نمیکنید باز هم خندیدید. ولی ما چند نفر دست برداریم. باید حتماً این قضیه را بدانیم. باید بدانیم اگر راست است وسائل خارج کردن او را فراهم کنیم و اگر شما دروغ میفریبید از شما شکایت نمائیم.

- بسیار خوب، حالا اجازه بدهید بنده عرض کنم. اولاً بطور مقدمه عرض میکنم که «متأسفانه» در میان با سرفها عمل کردن نگارهای خلاف، عیب نیست ولی گفتنش عیب است و گناه جبران ناپذیرملا اگر و روانه در دفترخانه‌ها هزار جور معاملات نامشروع و برخلاف قانون و عدالت انجام شود عیب ندارد ولی اگر کسی گفت که در فلان دفترخانه معاملات شمس حلالی انجام میگرفته. آنوقت خرابی و باقلا بار کن. و ما حسن اگر مردی جا' کند عیب نیست ولی اگر بهمان مرد بگویند جا. عیب که سهل است جرم هم هست و گوینده باید تعقیب شود بعضی قبل از توفیق شمس که قضیه آفتابی نشده بود هیچکس جرأت نداشت بگوید. که فلان دفترخانه چه میکند

- بله آقای لارم بیست مثال بزنید، مقصود این را فهمیدم شما میخواهید بفرمائید اصل عمل جرم نیست، گفتنش جرم است.

- آفرین، خوب علتش شدید. مقصود این است که تا وقتی در دفتر خانه ای خرها را باسانی نعل میکنند هیچ کس حق ندارد حرف بزند ولی

تلفن و تهدید

- آقا خواهش میکنم راجع بخراسانی صحبت نکنید چون فعلا دفتر ایشان بسته است .

- بنده که راجع بخراسانی عرض نکردم .

- چرا آقا ، من بنوشته های شما آشنا هستم ، وقتی شما میفرمائید خرها را همه کس با آسانی میفهمد ، مقصود شما خراسانی است .

- بله ، بنده میخواهم عرض کنم کسانی که گند شنوارشان عالم را برداشته و دفترشان بسته شده آنها حرفی ندارند چون خودشان در ردیف با شرفها بوده اند ، ولی حرف در اینجا است که : آنها که هنوز دفترشان را بسته اند و هنوز بوی گندشان بلند شده اینها وقتی این قبیل مسائل را میخواهند و میشوند میخواهند بهر وسیله شده حرف را کوتاه کنند و سر و صدای راه نیفتند .

- اشتباه میفرمائید ، شما دارید بما اهانت میکنید قضیه ارجامند که بما مربوط نیست .

- بله شما مربوط نیست ولی وقتی قرآنشده ازدونفر سردفتر حرفهای زده شد و سر و صدای راه افتاد آنوقت گریه دزده خبردار میشود .

- آقا ، اهانت نکنید ، عهدید چه میگویند ..

- صحبت تلفنی ما امام سند ، بعضی قبل از اینکه جواب بدهم « یارو»

گوسی را روی تلفن گذاشت ، پس حالا برویم سرداستان ارجامند

### صد و یکنمی نمیشود

صحبت با ارجامند که گفتم خانم ارجامند پیش از سوهرش بین تهران و شیراز در ایاب و ذهاب بود . البته برای من ممکن نیست دعوات آنرا بدون کم و زیاد روی کاغذ بیاورم ولی آنکه مسلم است این است که هر وقت خانم دخت پوران به تهران میآمد جناب آقای دوام هم با روز قبل به تهران آمده بود یا دو روز بعد میآمد یا با هم .

اشخاص قمار باز وقتی ول هنگفتی از قمار میبرند بجهان کناره گیری از قمار و کار و کسب میافتند . بعضی بنا موفق میشوند . بعضی ها خیر

آقای ارجامند هم که در مورد دوام از دفتر باری بسر دفتری رسیده و صاحب حیثیت شده بود فکر کرد بهتر است بهعاشورت با دوام خاتمه دهد و برگردد به تهران یا شهرستان دیگر و از نو یک زندگی سی سرخر تشکیل داده

صد و یکی نیشود

علاوه بر حیثیتی که تحصیل کرده بظاهر کار هم سر و صورتی بدهد که دیگر خاتم متعلق بشخص خودش باشد .

اگر گرفتن حکم سردفتری شیراز مشکل بود مراجعت از شیراز و صرف نظر کردن از دفتر داشتن در شیراز هیچ اشکالی نداشت . بهمین واسطه هم بدون درد سر و زحمت مسافرین محترم ما از شیراز « بنه کن » بتهران مراجعت فرمودند .

چون آقای ارجامند خودش بتشکیلات ثبت آشنا بود و میدانست گرفتن سردفتری در تهران آسان نیست و از طرفی برای فرار از دست رفیق بهتر است چند ماهی از تهران فرار نمود بنابراین ، با دیدن دو نفر از دوستان جدید و قدیم تقاضا نمود که بشهرستانها « کرمانشاه » منتقل شود .

البته سردفتر شیراز ، میتواند در کرمانشاه سردفتر باشد . بشرطی در کرمانشاه محل خالی وجود داشته باشد و چون آقای ارجامند نمیخواست بوسیله دوام این پست را بگیرد « یعنی دوام راضی نمیشد قوم خویش یکی از منسوبانش از او دور شود و بکرمانشاه برود » ناچار بوسیله دوستان ، مقدماتی فراهم کرد که از ثبت کل ، بثبت کرمانشاه نوشته شود که : چنانچه محل خالی برای ارجامند نیست ، با نقل و انتقال یکی از سردفترهای آنجا محلی را خالی نمایند .

بسیار خوب ، اگر در کرمانشاه محلی برای بکنفر سردفتر خالی شدو آنوقت از حزب توده ایران بکنفر رهبر کل رفت خدمت جناب آقای طالح و او خواهش کرد که فلان شخص را که از رجال توده است و فعلا در « کرمانشاه » سردفتر است سردفتری کرمانشاه بفرستند . تا بفتح حزب کار کند . حالا طالح نباشد شما باشید . آیا چاره ای دارید ؟ جز آنکه امر آقای رهبر را اطاعت کنید و سردفتر گردید که رهبر حزب معرفی می کند بکرمانشاه بفرستید .

جناب آقای طالح هم که همه میدانیم از هواداران و دوستداران حزب توده بود ناچار برای پیشرفت آزارنیخواهی فوراً حکم انتقال عضو برجسته حزب توده را از کرمانشاه صادر و ابلاغ میکند .

وای بکاری که نساورد خدا . بیچاره ارجامند ، بسا از مدتی دویدن باین طرف و آنطرف و بعد از هزار رحمت ، بک محل را در کرمانشاه خالی کرد . ولی چون دو روز دیر جنبید « که آنهم تقصیر حاتم دخت پوران بود »